

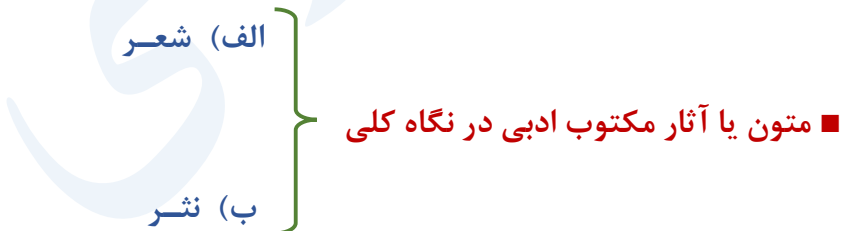
مبانی تحلیل متن

■ **تعریف متن:** هر چیز که ذهن ما را به پویایی درآورد « متن » است.

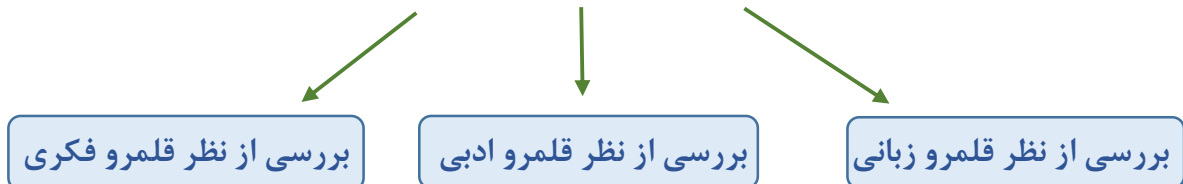
« هر چیزی که با حواس، قابل دریافت است و پیامی را به ذهن ما منتقل می کند.»



[در این کتاب مقصود از متن، آثار شعر و نثر فارسی است.]



معیارهای شناخت و ارزیابی متون



نکاتی که در بررسی و تحلیل متون باید مورد توجه قرار گیرند

خوانش: (نخستین گام مؤثر در رویارویی با متون)

نگاه کلی به متن ← درک حال و هوای حاکم بر متن ← کشف لحن
 فهم محتوا → درک ارتباط طولی → یکباره و بی گسست خواندن



شناسایی و استخراج نکات زبانی

الف) **سطح واژگانی**: فارسی یا غیر فارسی بودن لغت، روابط معنایی، ساختمان و املاي واژه ها
 ب) **سطح دستوری**: ترکیبات و قواعد دستوری، دستور تاریخی، کوتاهی و بلندی جمله ها



شناسایی و استخراج نکات ادبی

الف) **سطح موسیقایی**: وزن، قافیه، ردیف و آرایه های بدیع لفظی مثل سجع و جناس و...
 ب) **سطح بیانی**: بررسی متن از دید مسائل علم بیان (تشبیه، استعاره، مجاز و کنایه)
 پ) **سطح بدیع معنوی**: تناسب های معنایی مثل تضاد، ایهام، مراعات النظیر و...



شناسایی و استخراج نکات فکری

باورهای شاعر، گرایش ها، روحیات، نوع نگرش به جهان، موضوعات رایج روزگار و.....



نتیجه گیری و تعیین نوع

دریافت پیام ها و تشخیص نوع ادبی متن (تعلیمی - غنایی - حماسی - داستانی)

بررسی و تحلیل نمونه متن شعری

شعر زیر را که **لحن روایی - داستانی** دارد، با هم می‌خوانیم.

به دام افتاد روباهی <u>سحرگاه</u>	به روبه‌بازی اندیشید در راه
که گر <u>صیاد</u> بیند هم‌چنینم	دهد <u>حالی</u> به گازر پوستینم
پس آن‌گه، مُرده کرد او خویشان را	ز بیم جان، فرو افکند تن را
چو صیاد آمد، او را مرده پنداشت	نمی‌یارست روبه را کم انگاشت
ز بُن بُرید حالی گوش او <u>لیک</u>	که گوش او به کار آید مرا نیک
به دل ، روباه گفتا: <u>ترکِ غم</u> گیر	چوزنده مانده‌ای، یک گوش ، کم گیر

یکی دیگر بیامد، گفت: این دم	زبان او به کار آید مرا هم
زبانش را بُرید آن مرد، ناگاه	نکرد از بیم جان، یک ناله روباه
دگر کس گفت: ما را از همه چیز	به کار آید همی دندان او نیز
<u>نزد دم</u> ، تا که <u>آهن</u> درفکندند	به سختی چند دندانش بکنندند
به دل، روباه گفتا: گر بمانم	نه دندان باش و نه گوش و زبانم
دگر کس آمد و گفت: <u>اختیار</u> است	دل روبه، که رنجی را به کارست
چو نام دل شنید از دور، روباه	<u>جهان بر چشم او شد تیره</u> ، آن‌گاه
به دل می‌گفت: با دل نیست بازی	کنون باید به کارم حیله سازی
بگفت این و به صد دستان و تزویر	<u>بجست از دام</u> ، همچون از کمان، تیر
حدیث دل ، <u>حدیثی</u> بس شگفت است	که در <u>عالم</u> ، حدیثش در گرفته است

■ بررسی قلمرو زبانی

- وجود واژه های کهن؛ مثل «گازر»، «نمی یارست»
- کمی واژگان غیر فارسی
- شبکه معنایی مثل «دل»، «زبان»، «گوش»، «دندان» - «دام»، «صیاد» و....
- ترکیب سازی مثل «روبه بازی»، «حیله سازی»
- کاربرد دستور تاریخی مثل «مرده کرد»، «نمی یارست»، «انگاشت»، «به کار آید همی»...
- زبان شعر ساده و قابل فهم، جملات کوتاه

■ بررسی قلمرو ادبی

- قالب: مثنوی
- آرایه مجاز: «آهن»
- کنایه: «دم نزدن»، «جهان بر چشم کسی تیره شدن»
- تشبیه و مراعات النظیر: «بجست از دام همچون از کمان تیر»

■ بررسی قلمرو فکری

- تأکید بر اهمیت دل به عنوان مرکز وجودی و هستی انسان
- بیان نکته عمیق شناختی درباره ارزش و جایگاه دل و این که دل جایگاه خداوند است.

■ نتیجه گیری و تعیین نوع

- شعر با وجود سادگی بیان و داشتن ظاهری محسوس و عینی، بیانگر مفهومی ذهنی و معنوی است؛ با رنگی از عرفان و شناخت.
- با توجه به حکمت و معرفت نهفته در داستان، این شعر از نوع ادبیات تعلیمی می باشد.

بررسی و تحلیل نمونه متن (نثر)

«چون بشناختم که آدمی، شریف‌تر خلائق است و قدر ایام عمر خویش نمی‌داند، در شگفت افتادم و چون نیک بنگریستم در یافتم که مانع آن، راحت اندک و نیاز حقیر است که مردمان بدان، مبتلا گشته‌اند.

هر که به امور دنیایی رو آورد و از سعادت آخرت خود غفلت کند، همچون آن مرد است که از پیش **اُشتر** مست بگریخت و به ضرورت، خویشان در چاهی آویخت و دست در **دو شاخ** زد که بر بالای آن روئیده بود و پاهایش بر جایی قرار گرفت. در این میان، بهتر بنگریست، هر دو پای، بر سر چهار مار بود که سر از سوراخ، بیرون گذاشته بودند. نظر بر قعر چاه افکند، ازدهایی سهمناک دید؛ دهان گشاده و افتادن او را انتظار می‌کرد. به سر چاه، التفات نمود **موشان** سیاه و سپید، بیخ آن شاخ‌ها دایم می‌بریدند و او در اثنای این، تدبیری می‌اندیشید و خلاص خود را **طریقی** می‌جست. پیش خویش، زنبورخانه‌ای و قدری **شهد** یافت،

چیزی از آن به لب بُرد، از نوعی در حلاوت آن مشغول گشت که از کار خود غافل ماند و نه اندیشید که پای او بر سر چهار مار است و **نتوان دانست** که کدام وقت در حرکت آیند، و موشان در بریدن شاخ‌ها، جِدِّ بلیغ می‌نمایند و ...، چندان که شاخ بگسست و آن بیچاره حریص در دهان اژدها افتاد.

پس، من دنیا را بدان چاه پُر آفت، مانند کردم و موشان سپید و سیاه و مداومت ایشان بر بریدن شاخ‌ها بر شب و روز، و آن چهار مار را به طبایع که عمادِ خلقت آدمی است و هر گاه که یکی از آن در حرکت آید، زهر **قاتل** باشد، و چشیدن شهد و شیرینی آن را مانند کردم به لذات این جهانی که فایده آن، اندک و رنج آن، بسیار است، و راه نجات بر آدمی، بسته می‌گرداند، و اژدها را مانند کردم به مرجعی که از آن، چاره نتواند بود؛ هر آینه بدو باید پیوست و آنگاه ندامت، سود ندارد و راه بازگشتن مهیا نیست.»

■ بررسی قلمرو زبانی

- کاربرد کهن واژگان مثل «آشتر»، «شاخ»، «بنگریست»، «نتوان دانست»
- جمع بستن کلمه موش با نشانه «ان» ← «موشان»
- به کارگیری واژه «بگسست» در معنای «بریده شد، شکست» و «شهد» در معنای «عسل»
- کاربرد کلمه «قاتل» در معنی کشنده برای غیر انسان ← «زهر قاتل»
- جدانویسی نشانه منفی ساز فعل «ن»، «نه اندیشید» که امروز می نویسیم: نیندیشید
- کاربرد «را» به معنی «برای» ← «خلاص خود را طریقی می جست.»
- ترکیب «زنبورخانه» به معنی «لانه زنبور» • بیشتر جمله ها کوتاه و قابل فهم هستند.

■ بررسی قلمرو ادبی

- مراعات النظیر میان «شهد، شیرینی، چشیدن و...»
- تضاد میان واژه های «سیاه و سپید»، «پا و سر»، «سر و قعر»، «زهر و شیرینی»، «رنج و لذت» و...
- بهره گیری از تمثیل برای بیان مفهوم غفلت انسان

■ بررسی قلمرو فکری

- نگرش حکمی و تعلیمی است؛ آموزنده با بیانی اندرزی و تذکر آمیز.
- تأکید بر شریف بودن انسان در میان موجودات • گرانبها بودن لحظات عمر
- هوشیاری و پرهیز از غفلت و خوشی های ناپایدار
- نگاه مثبت و خوش بینانه نویسنده به جایگاه انسان و نگاهی منفی به لذت های زودگذر

■ نتیجه گیری و تعیین نوع

- ارزش خود را بدانیم • قدر لحظه ها را بدانیم
- هوشیار باشیم و غفلت نکنیم
- سعادت واقعی کسب خوشنودی خداوند است. • نوع ادبی: تعلیمی